

هنر (هنر)

دو هفته نامه هنرهای تجسمی

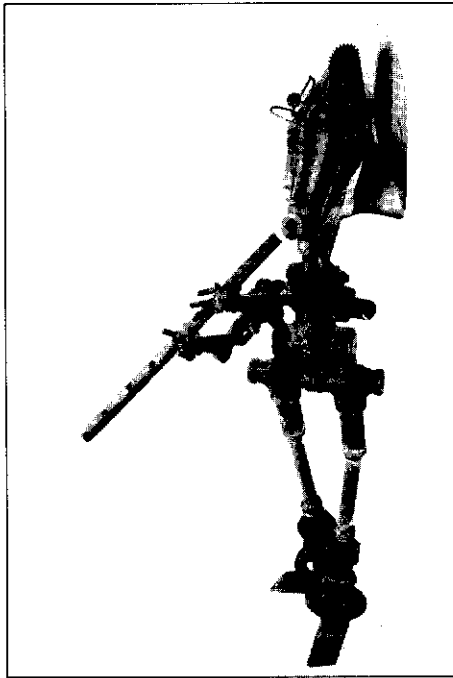
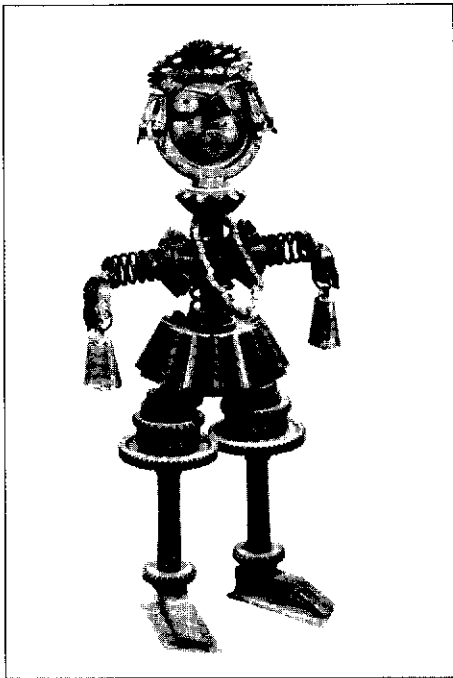
TANDIS ART BI WEEKLY
www.tandismag.ir

تندیس ژازه تباتق
شیر (زن) و خورشید (خاتم) های ژازه
تازگوی ارژانتینی
نطف و آسودگی از همرد
کلاف سر



ژازه تباتقایی

هنرمند معاصر



یک روزنامه نیز بود. به اشتباه او را اولین گالری‌دار تهران می‌خوانند. اما، در حقیقت، با اهمیت‌ترین گالری تهران را اول بار او تأسیس کرد. تا پیش از او و تا سال‌ها پس از این گالری، جایی کیفیت کاتالوگ‌های این گالری را نداشت. در کنار نمایش آثار، که ماهی یک بار بود، نشریات و کتاب‌هایی را نیز منتشر می‌کرد. جزوه‌هایی درمی‌آورد که غالباً در صفحه اول آن نوشته شده بود؛ در نشریات گالری هنر جدید، دیکته کلمات همان طور که ادا می‌شود، نوشته و چاپ می‌گردد. خوش داشت، برای بچه‌ها فعالیت‌هایی را انجام دهد. نمایشگاه‌هایی از آثار کودکانی که در گالری او از وی نقاشی می‌آموختند، راه می‌انداخت. عکس‌ها و نقاشی‌های آنها را در جزوه‌هایی منتشر می‌کرد. خانواده‌های سرشناس تهران؛ فرستادن کودکان خود را به گالری او افتخار می‌دانستند. پسر ابراهیم گلستان را زنی به گالری می‌آورد که وقتی می‌خواست، جیب خود را از مقابل در گالری تا سر تخت جمشید - کمتر از صد متر - رد کند، آینه‌های خودروهای پارک شده را می‌شکند؛ بد می‌راند. یک بار کاوه کوچک به ژازه گفت، این منشی پدرم، خانم فرخزاد است! کودکی خودش را در بدنی که داشت، ابدی کرده بود. نخستین داستان خود را به نام شن و نی در دوازده سالگی نوشت. سن‌دراثر هم که شد، علاقه به کودک‌نگاری را ترک نکرد. تا لحظه مرگ هم کودک ماند. با همان صدای ظریف و نگاه پاک کودکی هاج و واج!

کم قضاوت می‌کرد، کم حرف می‌زد. اصولاً از حرف بدش می‌آمد. عاشق نگاه کردن بود. بدترین دوره زندگی خود را همان زمان اندکی می‌دانست که وارد دانشکده حقوق شده بود. نگاه، او را زیباپرست کرده بود. رفت و همه جای جهان را نگاه کرد، اما بازی گشت و می‌آمد سر کوچه‌های خیابان بهار می‌ایستاد و رهگذر ایرانی را نگاه می‌کرد. به کشور اسپانیا علاقه‌مند شد. یک نگارخانه در شمال این کشور ساخت. نمایشگاه‌های متعددی را در آنجا برپا کرد. متنوع‌ترین نقاش دوران خودش بود. مینیاتور کشید، مینیاتور نوین کار کرد، مجسمه‌های عجیب ساخت، از قراضه اتومبیل‌ها مجسمه ساخت، در هر سبکی صدها تابلو از خود بر جا گذاشت، با همه نقاشان مهم ایرانی رفیق شد، برای آنها در گالری خود نمایشگاه گذاشت، به ناصر اویسی و خیلی‌های دیگر یاد داد، ابروهای به هم پیوسته و صورت گرد زنان ایرانی را در مدرنیسم، مخدوش نکنند.

اولین بار مبحث پاپ‌آرت کولاز را به ایران آورد و نقاشان ایرانی را به این کار تشویق کرد. در نیمه دوم دهه ۴۰، که هنوز

نقاشی

تندیس ژازه تباتبایی

داریوش اسدی کیارس

قسمت جنوبی و شمالی تقسیم می‌کرد و تخت جمشید نام داشت. نقل مکان کرد.

او متعلق به نسلی بود که خود به وضوح و از روی واقعیات در داستان بلندی به نام شطرنج زندگی به آن پرداخته است. نسلی که ثمره جنگ جهانی دوم بود و به یکباره این جنگ باعث شده بود، نوجوانان تهرانی در میان خود همبازی‌هایی روسی، آلمانی، لهستانی، انگلیسی و امری داشته باشند.

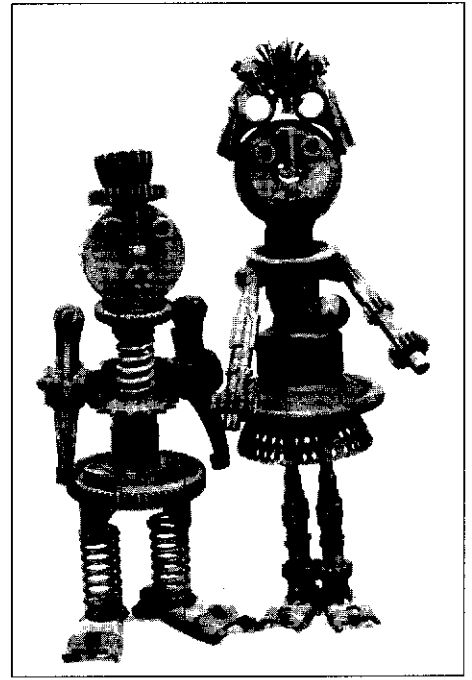
محل او - خیابان بهار - در آن سال‌ها نیز هنرمندانی از موسیقی، ادبیات و فرهنگ را به کوچه پس کوچه‌های خود کشانده بود. فاصله ضلع شرق میدان هفت تیر تا خیابان شریعتی و پیچ شمیران تا خیابان بهار شیراز، در این دوره مهم‌ترین محله‌ای است که در دل خود خانواده‌هایی چون علی‌اکبر دهخدا، ملک‌الشعرا بهار، خانواده‌های صبا و ده‌ها هنرمند برجسته دیگر را گرد هم دارد!

پیش از آن که به بیست‌سالگی برسد، نام خود را بالای داستان‌هایی در مطبوعات آن زمان دید. بیست و چهار ساله بود که در رشته کارگردانی و مبانی تئاتر در دانشکده ادبیات تهران شاگرد اول شد. (۱۳۳۳). در همین سال نمایش‌نامه پیراهن ملوان را به روی صحنه آورد، و این در شرایطی بود که به عنوان هنرمند مینیاتور نو مابین نقاشان شهره شده بود. شگرد او در خلق مینیاتورهای نوین او را به دانشکده هنرهای زیبا کشاند و در ۱۳۳۷ بود که فارغ‌التحصیل شد. او از خوش‌اقبال‌ترین آدم‌های نسل خودش بود. در بیست‌سالگی، که از هنرستان هنرپیشگی دیلم گرفت، مینیاتورهای نوین او را می‌خریدند. در همین سال‌ها از هنرستان بالنت و دبیرستان دارایی پایان‌نامه تحصیلی دریافت کرد. بیشتر از همه اینها، چندی دست‌اندرکار

تمایل داشت که همچون ژاک واشه نوعی خودآرایی و خودفروشی را در نگاه اول اعمال کند. با همان ذهنیت سوررئالیستی که در اروپا و بعد از جنگ جهانی دوم به وجود آمده بود. در مجامع تنها دیده می‌شد. از پسرهایی بود که در اواخر دهه ۲۰، تهران را جایی برای خوشگذرانی کرده بودند. کهنگی را مسخره می‌کرد. عاشق فولکلور و حماقت مردم عامی بود. سرشناسان تهران پدر و خانواده او را می‌شناختند. اسم شناسنامه‌اش میدعلی طباطبایی بود؛ اما علی را ژازه کرد و بعدتر که داشت هنرمندی صاحب فکر می‌شد، فامیلی‌اش را با ت دو نقطه نوشت تا فارسی را پاس بگذارد. در فرهنگ هیپی‌گری و جامعه‌شناسی دهه‌های ۲۰ و ۳۰، در تهران پسرانی چون او زیبا و غیر متعارف‌پوش را دکل باز می‌خواندند. خوش‌گوشت‌هایی که بعدتر به جای سر کوچک ایستادن و سیگار کشیدن و متلک‌گویی، رفتاری در هنر ساختند تا یک دهه بعد به علت همین رفتار، هنر مدرن از جانب توده و عوام پس‌زده شود.

ژازه تباتبایی، شاعر، نقاش، مجسمه‌ساز، نویسنده، نمایش‌نامه‌نویس و هنرپیشه فیلم‌های سال‌های قدیم، در ۱۳۰۹، در خانه‌ای قدیمی و بزرگ، در یکی از بهترین خیابان‌های آن زمان تهران (بهار)، متولد شد.

نوزده ساله بود که، در همین خانه از روی الگوی نگارخانه‌ای که از نوجوانی در محله پایینی - خیابان فردوسی - به نام نگارخانه ارژنگی می‌دید، دست به تأسیس یک گالری زد تا بتواند آثار هم‌نسلان خود را به دیگران نشان دهد. بعدتر، با وسعت بخشیدن به فعالیت‌های این گالری، از کوچه طبار در خیابان بهار به کوچه طباطبایی - خیابانی که بهار را به دو



پاپ‌آرت در ایران آنچنان مشق نشده بود، نمایشی مهم و پرسروصدای هنرمندان نقاش و پیکره‌ساز ایرانی و خارجی در این حوزه برپا کرد و با صدای بلند، در مقابل صدای یواش قدکوتاهان، گفت: «با پاپ‌آرت کولاژ مسائل انسانی را مطرح می‌کنم؛ ناراحتی‌ها و مشکلات زندگی قرن بیستم، خواست‌ها، شکست‌ها، وحشت و عشق به زندگی، همه و همه را در پاپ‌آرت جدید به وجود می‌آورم. من با تماشاگر از مشکلات و مسائل خودش حرف می‌زنم و از خواست‌ها و تمنیاش و از هر چه که می‌خواهد و از هر آنچه که متنفر و گریزان است، داد سخن می‌رانم.»^۱

مهم‌ترین فرد در میان نقاشان ایرانی است که این همه به فرهنگ مردم و ادبیات کوچه‌بازاری توجه و دقت نظر کرده است. دیکته کلمات را نیز به همین علت تغییر می‌داد که می‌خواست، همان گونه که مردم ادا می‌کنند، در نوشته اجرا شود. عشق او به هنر عامیانه تنها در تغییر دیکته کلمات نبود. در چهارمین نمایشگاه گالری هنر جدید، مجسمه‌هایی را که زندانیان زندان قصر با خمیر نان روزانه، درست کرده بودند، به نمایش گذاشت و در کاتالوگ این نمایشگاه تأکید کرد، تلاش دارد، با این کار هنر عامیانه را ترویج کند.

در اغلب نقاشی‌هایش لباس‌های محلی، فولکلور و عادات مردم ایران حضوری جدی دارد. برای نخستین بار اذهان را از به‌جقه لباس‌های فاجاری به سادگی در رنگ لباس‌های زنان و مردان لُر، کُرد و بختیاری تشویق و متمرکز کرد. اولین شاعری است که شعر فولکلور را در سبک شعر سپید رایج کرد. پیشتر از این که با قطعات ماشین مجسمه‌هایی بسازد، تجربه ساختن مجسمه آهنی با سیم‌های فلزی را تجربه کرد. در همه این مجسمه‌ها طنز و شوخی را با رنج موجودات بیجان مخلوط کرد. او جاندار را موجودی شوخ و مسخره و بیجان را رنج این جهان می‌دید. با آهن آدم‌هایی مسخره می‌ساخت که با بدن‌هایی فلزی رنج می‌بردند.

مجموعه آثار او تأکید بر تقلیدگری هجوآمیز از بشریت است. علاقه او به ادبیات باعث شد تا همچون مینیاتورسازان قدیم، که ادبیات کلاسیک را نقاشی می‌کردند، ادبیات فولکلور و نوشته مردم کوچه و بازار را نقاشی کند. نام تابلوهایی که می‌کشید، این مهم را نشان می‌دهد. مهم‌ترین تابلوهای نقاشی او این نام‌گذاری را بر خود دارند: گنجشک اشی‌مشی، معشوق و غزال تنها، عاشق و غزال‌ها، سرچشمه به یاد تو بودم، انار دونه‌دونه یازم به کی می‌مونه، دوران نامزدی، دودودوم، فرخ‌آغا و مونس‌آغا، یوسف کفترباز، حمومک

ساکنان کولی بود، میان اسقاط‌فروشی‌ها و قراضه‌دارهای ماشین، به دنبال پا و دست و سروچشم آدم‌های آهنی‌اش، سال‌ها می‌گشت. نوشتن درباره او همچون نوشتن درباره عمر خورشید، راه به هیچ کجا نمی‌برد. ثمره یک عمر هفتاد و چندساله او، هزاران آثاری است که ساخته و در انتظار مردم جهان پراکنده است. اما دو کتاب از او در میان چندین کتابی که از وی مانده از مهم‌ترین کتاب‌های شعر مدرن فارسی (از جنبه شکل و فرم و خاصیت فانتزی آنها) قلمداد می‌شود. کتاب احق و وجق و ابلق، روی جلد هر دو کتاب علامت تعجب بزرگی نقش شده که نشان از تعجبی می‌دهد که خواننده در اولین برخورد با متن درون آن مواجه خواهد شد.

ژازه تباتبایی تمایلات خویش‌خوشی داشت. زن نگرقت. زندگی خانوادگی‌اش را به دو قسمت تقسیم کرد. با مادرش و پس از مرگ او: بی‌مادر! وقتی در یک روز تعطیل، در بهمن ۱۳۸۶، مُرد، صدای هیچ زنی دریاگویی او نبود. مهم‌ترین گالری‌دار تهران، شاعر فانتزی، نقاش مهم ایرانی اما جهان‌وطنی، یکی از ده مجسمه‌ساز بزرگ قرن و نمونه بارز هنرمند ملی‌مردمی و کسی که پنجاه سال خیرساز رسانه‌ها و روزنامه‌ها و مجلات بود، وقتی در گورستان پایین شهر تهران جنازه‌اش را به خاک می‌سپردند، روی تابلوی فلزی‌ای که نام مُرده را بر آن می‌نویسند، نوشته بودند: خانم ژازه تباتبایی! آقای ژازه تباتبایی برای ملت چه کرد! ملت برای او چه کردند؟!

بی‌نوشت

۱. داستان زندگی نوجوانان این محله را در رمان خود با مشخصات زیر آورده است: شطرنج زندگی، ژازه طباطبایی، نشر گالری هنر جدید، ۱۳۳۸، قطع وزیری، ۳۵۸ صفحه.
۲. کاتالوگ‌های گالری نشان از معتبرترین خانواده‌های آن زمان دارد. خانواده‌هایی نظیر تسلیمی، معتمد لاریجانی، نفیسی، وثوقی، زکی، فیروز، قائم مقامی، میرفروغ‌الدین سمیعی، ...
۳. ژازه از مهم‌ترین مربیان کودک در هنر نوین ایران است. آبان ۱۳۲۱، کرده‌اندیشه نمایشگاه سیار نقاشی کودکان ایرانی (از طرف هنرهای زیبای کشور) در اروپا بود. در شهرهای آتن، وین، مونیخ، لندن و فرانکفورت نقاشی بچه‌های ایرانی را نشان داد. در شهر وین سلوادور دالی به این نمایشگاه آمد و با دست خط خود بسیاری از تابلوهای بچه‌های هفت تا چهارده‌ساله تهرانی را تحسین کرد.
۴. به نقل از گفته‌های او در: خوشه، ۲۷ مرداد تا ۲ شهریور ۱۳۲۷.
۵. فرهنگ مصور هنرهای تجسمی، نشر سروش، ۱۳۸۰، پرویز مرزبان و حبیب معروف، ویرایش چهارم، ص ۷۰.
۶. احق و وجق، ژازه طباطبایی، خشتی، می‌تاریخ چاپ، ناشر: گالری هنر جدید، بدون شماره صفحه، مصور و نیز: ابلق، بی‌تاریخ چاپ، بدون شماره صفحه، خشتی (چاپ سال ۱۳۵۰).

مورچه داره، عروس بلنده بله، بادا بادا مبارک‌بادا!... تلاش داشت، اولین‌های هنر را در فرهنگ ایرانی معمول کند. وصله‌چسبانی را اول بار بود که ایرانی کرد. وصله‌چسبانی در فرنگ «اسلوبی در نقاشی به شیوه حجمگری و رواج‌یافته به پیشوایی پیکاسو، ماکس ارنست و براك (از حدود ۱۹۲۰). [بود] مبتنی بر چسباندن یا وصله کردن خرده‌اشیا و تکه‌مصنوعاتی سرراه‌افتاده و کاملاً نامتجانس و تصادفی چون بریده روزنامه، بلیت پاره، گونی، حصیر، ریسمان، تمبر، آگهی مصور و مانند آنها بر متن نقاشی به منظور احداث تضادی نامتعارف، یا القای تداعی‌های بی‌سابقه در ذهن نگرنده، و همچنین تأکید گذاردن بر اهمیت ماده و واقعیت خام و خشکی که بتواند از یک سو بار عاطفی و از سوی دیگر خاصیت دوبعدی سطح تصویر را در هم بشکند.»^۲ و ژازه چه خوب این بلا را بر سر چنگیز شهبوق آورد، وقتی در تابلویی به نام شهبوق، از طریق وصله چسبانی، برای اولین بار از برس، ته کفش و مهره و دکمه جهت نشان دادن چهره هنرمند استفاده کرد.

ژازه نزدیک به بیش از نیم‌قرن خود را هنرمندی به روز نگاه داشت. تلاش کرد تا در هر کاری نوآوری کند. به هر کجای جهان سرکشید تا فن یا اسلوبی را بیابد و آن را ایرانی کند. درباره آدم‌های آهنی او بسیار گفته‌اند. عده‌ای او را خالق این نوع کار می‌دانند و عده دیگر بر این‌اند که استفاده ایزاری از ضایعات بیشتر از او در هنر غرب معمول بوده است. اما واقعیت این که، در دوره‌ای که ژازه در اسپانیا زندگی می‌کند، مجسمه‌هایی از آهن جولیو گونزالز را دیده بود و امروزه مشخص است که او از پیشگامان به کارگیری فنز در هنر مجسمه‌سازی است. هرچند تفاوت‌هایی بین کار ژازه و گونزالز نوعی تمایز را به وجود می‌آورد. او از عینیت‌براحتی می‌گذرد و از قالب به سمت حجم تمایل دارد تا ذهنیت دنیای مدرن را نشان دهد. حال آن که نگاه ژازه در سطح چشم‌بیننده می‌ماند؛ چون ژازه بر این اعتقاد بود که هیچ چیز عمیق‌تر از آنچه در سطح زندگی وجود دارد، مهم نیست. گونزالز براحتی یک خط راست یا یک سیم مفتولی را به عنوان یک دست یا پا نشان می‌دهد، حال آن که ژازه تأکید دارد، از ابزارهایی استفاده کند که به شدت نزدیک به تصویر دنیای حقیقی است.

گونزالز چون ژازه بیشتر مجسمه‌های خود را با قطعات آهن، که در انبارها می‌یافت، می‌ساخت. او مدتی، در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا، در شرکت ماشین‌سازی رنو کار می‌کرد و به اشیای سازنده یک خودرو آشنا بود. ژازه ما، در ضلع جنوب شرقی میدان شوش، در خیابانی که مربوط به